

تحولات خاورمیانه و نفت

• دکتر حسین آبادیان

عضو هیأت علمی گروه تاریخ دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) قزوین



می‌دانیم مباحثی مثل کودتای بیست و هشتم سی و دو در ایران یا مسائلی مثل کودتاهای پی در پی در عراق با موضوع نفت ارتباطی تنگاتنگ دارند، اما من در این گفت‌وگو تلاش می‌کنم نکاتی را مطرح نمایم که تاکنون یا گفته نشده‌اند یا بر آن‌ها تأکیدی صورت نگرفته است. به عبارتی موضوع نفت و نقش آن در تحولات منطقه‌ای خاورمیانه و حتی جهان، مهم‌تر است از نقاط عطفی که مورخان بر آن‌ها تأکید می‌کنند و باید هم این تأکیدها صورت گیرد. ابتدا به اشاره ذکر می‌کنم تا پیش از کشف نفت در ایران، این هندوستان بود که برای جهان سرمایه‌داری غرب اولویت نخست داشت، لیکن به دنبال فوران چاه نفت مسجد سلیمان در سال ۱۹۰۸ میلادی مصادف با ۱۲۸۷ هجری شمسی، نفت کانون تحولات سیاسی نه تنها ایران، بلکه خاورمیانه؛ و نه تنها خاورمیانه بلکه سراسر جهان واقع شد. البته پیش از کشف نفت ایران، شرکت‌های نفتی گوناگونی مثل رویال داچ هلند و یا شل انگلیس فعالیت می‌کردند که در سال ۱۹۰۷ با ادغام در یکدیگر شرکت معظم و فراملیتی رویال داچ شل را به وجود آوردند، یعنی درست مقارن با مشروطه ایران. یا می‌توان از شرکت نفت برمه نام برد که در منطقه آسیای جنوب شرقی فعالیت می‌کرد، همچنین می‌توان از شرکت نفت باکو نام برد که از اواخر قرن نوزدهم در قفقاز فعالیت داشت و سهامداران عمده آن همان کسانی بودند که بعداً شرکت رویال داچ شل را به وجود آوردند. در این میان باید از شرکت نفتی مهم استاندارد اویل یاد کرد که متعلق بود به خانواده راکفلر. چرا از این شرکت‌ها نام بردم؟ برای اینکه به طور مشخص رقابت‌های شرکت‌های نفتی استاندارد اویل از سوئی، و رویال داچ شل و شرکت نفت انگلیس و ایران که بعد از همه این‌ها تأسیس شد از سوی دیگر، نقشی مهم در فرایندهای سیاسی ایران و تمام خاورمیانه ایفا کرد.

در ایران بخش مهمی از تحولات سیاسی بعد از دوره مشروطه را میتوان ناشی از این رقابت‌های نفتی عنوان کرد، مثل نقض تمامیت ارضی کشور در جنگ اول جهانی یا کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و یا مهم‌تر کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲. من در کتاب‌های بحران مشروطیت در ایران، ایران از سقوط مشروطه تا کودتای سوم اسفند و همچنین در کتاب جدیدالتألیفی که امیدوارم تا چندماه آینده روانه بازار کتاب شود و مربوط است به

تحولات ایران از سال ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۴ شمسی، نکات مهمی از نقش این رقابت‌ها در سمت و سوی حوادث کشور بیان کرده‌ام. اما نکته بسیار مهم این است که این حوادث منحصر به کشور ما نیست. شما اگر توجه کنید انگلستان بعد از انقلاب بلشویکی روسیه تلاش داشت قفقاز را از سوئی و آسیای میانه را از سوی دیگر از امپراتوری مضمحل شده روسیه منفک سازد، علت چیست؟ در یک کلمه نفت! انگلستان به منابع نفت باکو چشم طمع داشت، بعلاوه همانطور که در کتاب بحران مشروطیت در ایران توضیح داده‌ام، گفته می‌شد حتی در گروزی واقع در داغستان منابع قابل توجهی از نفت موجود است؛ بنابراین شما از کنار بحران‌های آن منطقه با سادگی نباید عبور کنید. در آسیای میانه این ترکمنستان بود که ذخیره عظیمی از نفت و بعد گاز داشت، بنابراین نفت کانون سیاست‌گذاری‌های این مقطع حساس تاریخی است. به همین سیاق در مورد کشور جدیدالتأسیس عراق که پیشتر بین‌النهرین خوانده می‌شد، باید اشاره کرد. می‌دانید وقتی امپراتوری بیمار عثمانی به دنبال جنگ اول جهانی از هم فروپاشید، انگلستان به طور مستقیم بر دو منطقه مستقیماً اعمال قیمومیت کرد: نخست بر فلسطین و دیگر بر بین‌النهرین یا همان عراق. فلسطین اهمیت استراتژیک داشت و تسلط بر آن به منزله اعمال نفوذ در خاورمیانه عربی محسوب می‌شد، اما عراق ذخایر عظیم نفت داشت؛ هم در منطقه کردستان و هم در جنوب در بصره. حتی استقرار خانواده ملک فیصل بر عراق و برادر او عبدالله بر اردن را در این چارچوب باید ارزیابی کرد. اسنادی بسیار ارزشمند در بایگانی وزارت جنگ دوره رضاخان موجود است که نشان می‌دهد مسأله نفت در تصمیمات سیاسی دولتمردان آن روز جهان نقش اصلی را برعهده داشته است. طبق این اسناد حتی شورش‌های عشایری خوزستان در سال ۱۳۰۴ به تحریک شرکت نفت انگلیس و ایران صورت می‌گرفته است. بحث نفت نه تنها در آرایش سیاسی قفقاز، آسیای میانه و ایران مؤثر بود، بلکه حتی در تمام روندهای سیاسی خاورمیانه تأثیری بسزا داشت. این نفت بود که سمت و سوی تصمیم‌گیری قدرت‌های بزرگ را در مورد آینده سیاسی عربستان سعودی، عراق، کویت، بحرین، قطر، عمان و شیخ‌نشین‌های هفت‌گانه‌ای که بعداً دولت امارات را تشکیل دادند، رقم زد. از همه این‌ها بالاتر نوعی توازن قوا و به عبارت بهتر تقسیم منطقه نفوذ بین شرکت‌های بزرگ نفتی برای تسلط بر بخشی معین از خاورمیانه به صورتی نانبسته به رسمیت شناخته شده بود. مثلاً عربستان سعودی قلمرو نفوذ شرکت‌های نفتی امریکائی و به طور مشخص شرکت آرامکو شناخته می‌شد، نفت ایران ملک طلق شرکت نفت انگلیس و ایران به شمار میرفت، اما در کویت، شیخ‌نشین بحرین و قطر این شرکت‌های فراملیتی مثل رویال داچ شل بودند که حرف نخست را می‌زدند. اجازه بدهید بگویم شرکت نفت عراق اساساً و به نوعی وابسته شرکت نفت انگلیس و ایران به شمار میرفت. طبق قرارداد داری از سود حاصله از فروش عواید نفتی شرکت نفت انگلیس و ایران، می‌شد شرکت‌های فرعی تأسیس کرد که وابسته بودند به شرکت اصلی. اگر شما تاریخ نفت کشورهای خاورمیانه را مطالعه کنید، به این نتیجه دست خواهید یافت که شرکت‌های نفتی عراق و بحرین به طور مشخص عمدتاً بر اساس عواید حاصل از نفت ایران تأسیس شده بودند و به عبارتی ایران در آن‌ها سهم داشت. قیم عراق یا سرپرستی کاکس با سرآرنولد ویلسون رئیس شرکت نفت انگلیس و ایران روابطی منظم و سازمان یافته داشت و به عبارتی برنامه‌های خود را در مورد آینده نه تنها



عراق، بلکه حتی نحوه برخورد با مسأله شیخ خزعل، با شرکت نفت هماهنگ می‌کرد. برای اینکه شخص کاکس حساسیتی بین قبایل و عشایر عراق در مورد قیمومیت انگلیس تولید نکند، نامی مستعار هم برای خود برگزیده بود، در عراق به او مندوب سامی می‌گفتند نه سرپرسی کاکس!

بالاتر اینکه موضوع نفت در تحولات سیاسی مناطقی مثل کردستان هم حرف نخست را می‌زد. علت کاملاً واضح است: غیر از موقعیت استراتژیک مناطق کردنشین ایران، ترکیه و عراق، موضوع مهم و اساسی‌تر، نفت کرکوک بود و سلیمانیه. می‌دانید حتی هم اکنون هم در مورد مالکیت منابع نفتی کرکوک بین عراق و ترکیه اختلاف وجود دارد، سلیمانیه هم که جای خود را دارد. شما فکر می‌کنید چرا مندوب سامی یا همان سرپرسی کاکس به دنبال ایجاد کشور مستقل کردستان بود؟ به خاطر دفاع از اقلیت‌های قومی؟ خیر، موضوع اصلی نفت و موقعیت استراتژیک، همین! اما اجازه بدهید همین جا یک نکته بسیار مهم را گوشزد کنم: رهبران کردهای ایران حتی اسماعیل آقا سیمیتقو طبق اسناد به جای مانده، هرگز حاضر نبودند وارد چنین اتحادیه‌ای شوند، امثال سیمیتقو حتی ریسک مذاکره با رضاخان را می‌پذیرفتند، به دولت مرکزی ایران اعلام وفاداری می‌کردند، هیچ گرایش گریز از مرکزی نداشتند و در عین حال با وصف فشارهای قزاقان، حاضر نبودند به قیمت نقض تمامیت ارضی ایران با طرح انگلیسی‌ها موافقت نمایند. به جز این، ایجاد تنش در خاورمیانه به ویژه بین شیخ نشین کویت و حکومت عراق از سوئی و تولید نفاق بین شیخ نشین بحرین و دولت مرکزی ایران همه ریشه در مسأله نفت داشت؛ به یاد داشته باشیم بحرین تا فراندوم کذائی سازمان ملل در سال ۱۳۴۸ جزء لاینفک ایران بود که تجزیه آن از سرزمین مادری هم به مسأله نفت بازمی‌گشت. موضوع نفت همیشه سرلوحه سیاست‌های خارجی در منطقه خاورمیانه بوده است، حتی اشغال ایران در جنگ دوم جهانی، مبارزه انگلیسی‌ها با کودتای رشید عالی گیلانی علیه حکومت فیصل به بهانه حمایت او از فاشیسم، انعقاد قراردادهای منطقه‌ای نظامی مثل پیمان بغداد در سال ۱۳۳۴ شمسی در عراق که بعدها به پیمان سنتو تغییر نام داد، و خلاصه حوادث ریز و درشت فراوان دیگر، همه در راستای منازعات نفتی می‌توانند ارزیابی شوند. کودتای عبدالکریم قاسم علیه رژیم فیصل در نیمه‌های دهه سی شمسی، ریشه در واقعیت‌های جنگ سرد از سوئی و مبارزه علیه منافع نفتی بریتانیا در عراق از سوی دیگر می‌تواند ارزیابی شود که بعداً با کودتای بعثی‌ها آب رفته تا حدی به جوی بازگشت.

دیگر اینکه از جنگ دوم جهانی به بعد عمده مدیران اقتصادی و نفتی منطقه خاورمیانه به ویژه ایران و شیخ نشین‌های حاشیه خلیج فارس، مأموران اطلاعاتی کشورهای امریکا و انگلیس به شمار می‌رفتند. همینکه نفت مبدل به مقوله‌ای امنیتی برای دنیای سرمایه‌داری به ویژه بعد از جنگ دوم جهانی شده بود، خود اهمیت زایدالوصف این موضوع را به نمایش می‌گذازد. این مقامات امنیتی در بحرین به وفور دیده می‌شدند، یکی از مهم‌ترین این‌ها ماکس تورنبرگ دلال نفتی امریکائی مقیم بحرین بود که در عین حال مشاور سازمان جدیدالتأسیس برنامه و بودجه ایران در اواخر دهه بیست شمسی هم به شمار می‌رفت. اگر بخواهیم به طور خلاصه نتیجه‌گیری کنیم، به این نکته اشاره می‌نمائیم که بسیاری از قتل‌های سیاسی، کودتاها، بحران‌ها و بلواها، تقسیم سرزمین‌ها، جنگ و جدال‌ها و بحران‌های منطقه‌ای خاورمیانه ریشه در مسأله نفت داشته و دارد و خواهد داشت.

